

دیوان

عطار نیشابوری

بامقدمه استاد بیت زمان فروزانفر

به کوشش عبد الله اکبریان راو

محرر

سرشناسه	عطار، محمد ابن ابراهیم، ۲۵۳۷ - ۶۲۷ق
عنوان قراردادی	دیوان
عنوان و نام پدیدآور	دیوان عطار نیشابوری؛ به کوشش عبدالله اکبریان راد
مشخصات نشر	تهران: مهرلوید، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	۶۴۰ ص.
شلیک	۲-۶-۹۴۵۰۸-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	فیا
یادداشت	واژه نامه
موضوع	شعر فارسی -- قرن ۶
شناسه افزوده	اکبریان راد، عبدالله
ردمندی کنگره	۱۳۹۳ ۵۰۲۵ PIB
ردمندی دیویی	۸۱۵/۳۳
شماره کاتالوگ ملی	۳۵۱۹۰۷۱

تهران: خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین خ، مهد زانداوری
شماره ۱۲۴ تلفن: ۷۱-۶۶۲۸۷۶۷۰-۶۶۲۸۰۰۴

دیوان عطار نیشابوری

با مقدمه استاد بدیع الزمان فروزانفر

به کوشش عبدالله اکبریان راد

چاپ پنجم (اول ناشر) ۱۳۹۳ ○ ۱۲۰۰ نسخه ○ چاپ: پیام

حروفچینی: مؤسسه بروجردی ○ ناظر چاپ: محمدرضا اکبریان

شابک: ۲-۶-۹۴۵۰۸-۶۰۰-۹۷۸ : ISBN: 978-600-94508-6-2

قیمت: ۳۲۰۰۰ تومان

حق این چاپ محفوظ و مخصوص ناشر است.

فهرست مطالب

۷	۱- مقدمه اول استاد بدیع الزمان فروزانفر.....
۱۹	۲- مقدمه دوم. میرزا محمد بن عبدالوهاب قزوینی.....
۳۵	۳- غزلیات.....
۴۸۹	۴- قصاید.....
۵۵۷	۵- حبیبات.....
۵۶۹	۶- واثق نامه.....
۶۲۳	۷- شرح اعلای.....

www.ketab.ir

درباره شیخ فرید الدین عطار نیشابوری اثر استاد بدیع الزمان فروزانفر^۱

مقدمه اول شرح حال او:

نام او مؤلف تذکرة الاولیاء به نفر دستر مورخان و تذکره نویسان محمد است و خود نیز به آن اشاره کرده است:

آنچه آن را صوفی آن گوید به نام من محمد نامم و این شیوه نیز
شتم شد آن بر محمد، و السلام ختم
کرد چون محمد، ای عزیز

کنیهی او به گفته‌ی محمد عوفی - که همزمان شیخ ابوسعید «ابو حامد» است و قول عوفی را بر دیگران که «ابوطالب» ذکر کرده‌اند ترجیح بیداد - لقب «فریدالدین» اختلافی نیست و خود شیخ نیز گاه در غزل‌ها و قصایدش تخلف بی‌آورده است که بی‌گمان مخفف فریدالدین است.

شیخ در غالب آثارش از خود به لفظ «عطار» یاد می‌کند و معاصران و دیگران هم او را بدین شهرت شناخته‌اند و این لفظ دیگر عناوین و القاب او را از یاد برده و تحت الشعاع قرار داده است. علت این شهرت آن است که وی دارو فروش بوده و طبابت می‌کرده و در

۱ - مأخذ اصلی این قسمت کتاب گرانقدری است که حضرت استاد بدیع الزمان فروزانفر درباره احوال و تحلیل آثار عطار تألیف کرده‌اند و پیداست وجود چنین اثری ما را از مراجعه به دیگر کتب بی‌نیاز می‌کند.

۲ - انبیا و صحابه و اهل بیت سه‌قومند انشاءالله در ذکر ایشان کتابی کرده‌آید تا از آن سه قوم مثلثی از عطار یادگار ماند (سراغاز این کتاب).

عرف چنین کسی را عطار می خوانده اند و هنوز می خوانند.

نام پدر شیخ، ابراهیم و کنیه اش ابوبکر بوده است. این الفوطی پدر عطار را هم یوسف نامیده و در پایان یک نسخه ی خطی دیوان عطار پدرش به نام «محمود» یاد شده است. با این که تعدد روایات قول مشهور (ابراهیم) را تایید می کند از نظر قدمت نسخه دیوان «محمود» نیز دور از واقع نمی نماید. از قراین بر می آید که پدر شیخ عمر دراز یافته و گویا هنگام سرودن اسرارنامه نیز در حیات بوده است. مادر شیخ بنا بر یک بیت او:

بد این گفت و مادر گفت: آمین وز آن پس زو جدا شد جان شیرین چون

به هنگام مرگ پدر - و ظاهراً هنگام نظم اسرارنامه - هنوز زنده بوده و با توجه به اشارت خودی در «خسرونامه» به هنگام سرودن این کتاب در گذشته است و عطار درباره ی او گفت:

مرا گر بود ایسی در دنیا به مادر بود و او رفت از میانه
اگر چه رابعه صد بهمن بود ولیکن ثانیه ی این نیک زن بود
اگر چه عنکبوتی ناتوان بود ولیکن بر سر ما سایه بان بود
نه چندان است در جانم غم او نه بتوان داد شرح ماتم او
چو محرم نیست، این غم با که گویم غمی کز مرگ او آمد به رویم
نبود او زن که مرد معنوی بود سحر گاهان دعای او قوی بود
عجب آه سحر گاهیش بودی زه تویی به حق راهیش بودی

عطار به سالهای عمر خود بیش از هفتاد و اند اشارتی نکرده است و چون درگذشت او به سال ۶۱۸- سال قتل عام مغول در نیشابور- واقع شده بود و گذشت در حدود پانصد و چهل اتفاق افتاده باشد و تا سال ۶۱۸ عمر او در حدود هفتاد و شش سال می شود. در اشعارش به سالهای عمر خود از سی تا هفتاد و اند اشارتی دارد:

به زیر خاک بسی خواب داری ای عطار مخسب نیز چون عمر آیدت بدیده ی شست

و در غزلی می گوید:

کارم از عشق تو به جان آمد دلم از درد در فغان آمد
دین هفتاد ساله داد به باد مرد میخانه ی فغان آمد^۱

و در جای دیگر می‌گوید:

مرگ در آورد پیش وادی صد ساله راه
عمر تو افگند شست در سر هفتاد و اند

و از طرف دیگر به قراین سخنان و اشارات خود او شهرتش پس از روزگار سنجر سلجوقی است و می‌توان گفت ولادتش در اواخر ایام سنجر بوده است. عطار از سلطان سنجر و معاصران او - اگر یادی کند - چون در گذشتگان نام می‌برد و حکایات مربوط به آن روزگاران را به واسطه نقل می‌کند. پس ولادت عطار را از حدود پانصد و چهل زودتر نمی‌توان حدس زد و دیرتر از آن هم با قراین موجود وفق نمی‌دهد زیرا به تصریح این الفقی: «خواجه نصیر، عطار را مقارن حمله‌ی مغول‌ها در نیشابور دیده و در آن سال‌ها وی پیر بود است».

عطار و طرفیاب

جامی در نفحات لایلی می‌نویسد سبب گرایش عطار به صوفیان آن بود که «روزی در دکان عطاری مشغول و مشغوف معامله بود. درویشی آنجا رسید و چند بار «شیء الله» گفت. وی به درویش نپرداخت. در پیش گفت ای خواجه تو چگونه خواهی مرد؟ عطار گفت چنان که تو خواهی مرد. گفت: «چون من می‌توانی مرد؟ عطار گفت: بلی درویش کاسه‌یی چوبین داشت، زیر سر برد و گفت: الله. و جان بداد. عطار را حال متغیر شد و دکان برهم زد و به این طریق درآمد».

این سخن دور از واقع می‌نماید زیرا عطار - به قول اردشیر - از کودکی با این سخن انس داشته و اهل درد بوده است و دیگر این که الهی‌نامه و نصیری‌نامه در همان داروخانه آغاز کرده و ساخته است پس داروخانه اش را پس از تمایل به عقاید صوفیان بر هم نزده. «بدون شک عطار از آغاز عمر به تحصیل علوم و فنون مشغول شد و در بسیاری از آنها اطلاع وسیع به دست آورده بود و در عین حال وی از آن کسان بود که درس و بحث و نقض و ابرام و قیل و قال مدرسه عطش و استسقای باطنشان را فرو نمی‌نشاند و سیرایشان نمی‌کرد، بدین جهت با وجود اطلاع وسیع از علوم رسمی و حکمت بحثی روی از مدرسه در خانقاه می‌آوردند تا از زلال معرفت الهی و حکمت ذوقی و روحانی سیراب شوند و کاوش و خارخار بحث و چون و چرا را فرو نشانند».

جامی عطار را مرید مجدالدین بغدادی می‌داند و چون مجدالدین از مریدان نجم‌الدین کبری است، نتیجه گرفته‌اند که عطار پیرو کبرویه است که صوفیان ذهبی کنونی نیز پیرو آن طریقه‌اند. بنابر گفته‌ی سید محمدباقر خوانساری مؤلف روضات الجنات نجم‌الدین کبری در سال ۵۶۸ در همدان بوده و اجازه‌ی روایت رساله‌ی قشیریه را از ابوالفضل محمد بن سلیمان بن یوسف همدانی دریافت داشته است و سپس به خراسان رفته و بساط ارشاد گسترده مجدالدین بغدادی دست‌کم چند سالی پس از آن از وی خرقة گرفته است. ولی دلیل قطعی در دست نیست که عطار حتماً مرید مجدالدین بوده باشد. دولتشاه سمرقندی عطار را از مریدان رکن‌الدین اکاف دانسته اما رکن‌الدین مردی فقیه و زاهد بوده و هیچ یک از معبران او را عنوان «صوفی» یاد نکرده‌اند و به خصوص شاگرد او سمعی هم فقط او را از محدثان فقیه می‌خواند و در مواردی که عطار از رکن‌الدین سخنی نقل کرده است نشان می‌دهد که مرید رکن‌الدین را ندیده و حتی در زمان درگذشت رکن‌الدین، عطار کودکی بوده است.

جامی در نفحات الانس استراتی دارد که بعضی او را اویسی دانسته‌اند یعنی کسی که مانند اویس قرنی به ظاهر پیری نداشت اما در حقیقت جوانی را با عشق معنوی طی می‌کند. «پس چنین معلوم می‌شود که عطار در جامی معتقد بوده‌اند که عطار در ظاهر خدمت پیری نکرده و دست‌آوردات به مرید می‌نداده است. چنان که اختلاف اقوال در نحوه‌ی طریقت و کیفیت سلوک عطار حاکی از آن است که سند قطعی در این مورد وجود نداشته است^۱». عطار در یکی از قصاید و نیز در اسرارنامه^۲ خود را به خواجه ابوسعید ابوالخیر اظهار می‌دارد و معتقد است که هر دولت که دارد از او گرفته است:

تا گل دل ز خاوران بشکفت	همه دل بوستان می‌یابم
طرفه‌خاری که عشق خود گل اوست	در ره خاوران هم می‌یابم
از دم بو سعید می‌دانم	دولتی کاین زمان هم می‌یابم
از مددهای او به هر نفسی	دولتی ناگهان هم می‌یابم...

بنابراین اگر اویسی بوده است بی‌هیچ گمان متأثر از روحانیت و شخصیت معنوی و جاویدان ابوسعید بن ابی‌الخیر بوده و فرط تعظیم او را نسبت به ابوسعید نیز قرینه‌ی دیگر

۱- اویسیان به هدایت عشق به کمال می‌رسند و عطار خود گفته است که گروهی از اولیا را اویسیان گویند.

۲- استاد فروزانفر، احوال و آثار عطار ص ۳۲.

توان شمرد، چنان که در اسرارنامه می‌گوید:

سخن بشنو ز سلطانِ طریقت سپهسالار دین، شاهِ حقیقت
به هر جزوی هزاران کل علی‌الحق بکل محبوب حق، معشوق مطلق
شگرفی کافتاب این ولایت در او می‌تابد از برج هدایت
سلیمان سخن در منطق الطیر که این کس بوسعید است ابن‌بوالخیر^۱

علامه بر این عطار حکایات بسیار از ابوسعید در مصیبت‌نامه، الهی‌نامه، منطق الطیر و سرانجامه به نظم آورده است.

شیر در سری‌سرونامه پس از ستایش خلفا و ابوحنیفه و شافعی شخصی را به نام سعدالدین والفضل بن‌الریب یاد می‌کند و او را قطب عالم عرفان می‌شمارد. ولی به تحقیق معلوم نیست که منظور او از ابن‌ریب چه کسی است. ممکن است وی از فرزندان ربیب‌الدوله ابومنصور بن‌یوسف ظهیرالدین، وزیر محمدبن ملک‌شاه و محمودبن محمدبن ملک‌شاه بوده باشد.

مطالعه در آثار عطار نشان می‌دهد که بر علوم عقلی و نقلی تسلط و آشنایی داشته است و علاوه بر این - چنان که می‌دانیم در طب و داروسازی نیز سرآمد زمان خود بوده. اهتمام و علاقه او به گردآوری قصص آموزنده صوفیه امری آشکار و شایان توجه است. «چنان که از مقدمه‌ی تذکرة الاولیاء بر می‌آید عطار هم گواهی می‌دهد او به تتبع احوال و جمع اقوال مشایخ صوفیه و گرد آوردن حکایات آنان عشقی شگفت و ولعی عجیب داشته است»^۲ و «بی سببی از کودکی باز دوستی بی‌پایه»^۳ در سرش جای گرفته بود و «جز این سخن نمی‌توانست گفت و شنید مگر با کمال و ضرورت»^۴ در تذکرة الاولیاء بر روی هم نهصد و هشتاد و هشت حکایت و ۲۸۶۴ بیت از اقوال مشایخ آورده است. آثار منظوم او نیز پر از حکایات و قصص است و در چهار مثنوی منطق الطیر، اسرارنامه، الهی‌نامه و مصیبت‌نامه هشتصد و نود و هفت حکایت از صوفیان آورده است. «بنابر این مجموع حکایات در آثار منظوم و مثنوی عطار بالغ می‌شود به هزار و هشتصد و

۱- شرح احوال و نقد و تحلیل آثار عطار، استاد فروزانفر ص ۳۳.

۲- مآخذ حاشیه‌ی ۷ ص ۵۱.

۳- مقدمه‌ی تذکرة الاولیاء

۴- سرآغاز تذکرة الاولیاء

هشتاد و پنج قصه که عددی زفت و کلان است و شاید در آثار هیچ یک از شعرای فارسی زبان این مایه از قصص نتوان یافت.^۱

عطار هر جا می‌خواهد درهای اجتماعی خود را بگوید یا بر نظام آفرینش و اتقان صنع خرده بگیرد و یا عقاید دینی را نقد کند، آنجاست که پای هشیار سران دیوانه شکل ابله دیدار را به میان می‌کشد و از زبانشان نکته‌های نغز بیان می‌کند و نقدهای ظریف و اعتراضات سخت و لطف آمیز وارد می‌آورد و در این هنگام سخن عطار روح دیگری دارد و دل‌آیزی و شور خاص پیدا می‌کند و خواننده را به عالمی لبریز از حیات و معرفت و هوشیار می‌کشانند.^۲

این نکته را هم به چنان استاد فروزانفر بیفزاییم که عطار همواره خود را دوستدار عارفان شمرده است. «نظارگیان»^۳. این قوم دانسته. بنابراین اگر روال زندگی سالکان را مو به مو دنبال نکردیم، خرده‌بی‌بر او نمی‌توان گرفت و مقام او در میان «نظارگیان» بسیار بالاست.

مذهب عطار:

«چنان که ظواهر آثار گواهی می‌دهد او مذهبی اهل سنت داشته است. اظهار عشق و علاقه‌ی آتشین به خلفای سه‌گانه و مدح و ستایش شافعی و ابوحنیفه در مثنوی خسرونامه و تکریم ائمه‌ی سنت در تذکرة الاولیاء دلیلی است. ظاهر و غیر قابل انکار. اندرزهای عطار به متعصبان - که در آنها روی سخن با شیعیان است - هرگز او را در دفاع از عقاید سنیان و صحت خلافت ابوبکر و عمر به حدی صریح و تند است. به هیچ روی تأویل نمی‌پذیرد و حمل آن بر تقیه مکابره‌ی باعیان است. لحن او در منطق ابله و چنان تند است که طرز سخن جاحظ در کتاب‌العثمانیه. با وجود آنچه گفتیم اخلاص و امانت و نحوه‌ی ستایش او را از حضرت مولای متقیان به طوری صدق‌آمیز و مبنی بر حسن انتقاد است که قاضی نورالله شُستری وی را شیعه‌ی پاک و خالص شمرده و مدایح او را «حق یاران پیغمبر (ص) تأویل نموده است»^۴. «سخن راست آن است که بزرگان اهل سنت هرگز

۱- این محاسبه شامل متن اصلی تذکرة و ملحقات آن یعنی ۲۵ بخش پس از حلاج است.

۲- شرح احوال و نقد و تحلیل آثار عطار. ص ۵۵.

۳- سرآغاز تذکرة الاولیاء.

۴- مأخذ حاشیه‌ی ۱۲ ص ۵۷.

منکر فضایل حضرت امیر(ع) نبوده و نیستند و مرتبت آن حضرت و اختصاص وی به جناب سید انبیاء (ص) آن اندازه آشکار و مدلل است که جز نواصب و خوارج هیچ کس را یارای انکار آن نبوده است و آن گروه نیز به اتفاق مسلمین مردوداند و از حقیقت دین محجوب^۱».

«شیخ ما نیز خواه سنی و یا شیعی باشد در مسلک تصوف قدم می‌زده است و عموم صفیان به استثنای نقشبندیه - که به ابوبکر نیز خود را پیوسته می‌شمارند - سند خرّقه‌ی خود را به نقطه‌ی دایره ولایت محمدیه متصل می‌سازند و در عقد بیعت ولویه یداً بید، علی دستگیر خود می‌دانند و ساغر محبت و عشق به طاق ابروی مردانه وی در می‌کشند».

«عشق بطایفه حضرت رسول اکرم بسیار است. دریای عشق محمدی در جان‌ش جوش می‌زند، ایمانش به او تقلید و کورکورانه هم نیست. محمد را مظهر تام و تمام حق می‌داند و بدین جهت به عشق می‌ورزد. و کیست که ذره‌ی معرفت دارد و از نسیم عشق بویی به جان‌ش رسیده است؟ با عطار هم آواز و به زنجیر عشق محمدی گرفتار نیست؟ - بیایید تا سخن را به حد عطار بی‌گذاریم و صفت نیازش را به آستان حبیب خدا هم از زبان او بشنویم»^۲.

ای زمین و آسمان خاک درت به	عش و کرسی خوشه چین جوهرت
هر تا که جان دارم و تا خود زنده‌ام	بندت را به صد جان بنده‌ام
از زبانم جز صنای تو مباد	نقش جان جز وفای تو مباد
این قدر هم هست از برکات تو	نیستم من بجز وصف ذات تو
وصف عqlم گر مبارز آمده است	عقل قاصر، بجز آمده است
آن که او وصف خدا داند شنید	وصف کس آنجا که خدا رسید.....؟ ^۳

عطار و مولانا جلال الدین:

«بنا بر گفته‌ی جامی و دولتشاه وقتی که مولانا به همراه پدر خود از بلخ هجرت گزید

۱- مأخذ حاشیه‌ی ۱۲ ص ۵۸

۲- شرح احوال و نقد و تحلیل آثار عطار ص ۶۲

۳- مصیبت نامه ص ۲۸ و ۲۹.

در نیشابور با شیخ عطار ملاقات نمود و عطار کتاب اسرارنامه را به وی داد. این ملاقات ممکن است اتفاق افتاده باشد برای آن که وقتی بهاء ولد از خراسان سفر کرد هنوز عطار در قید حیات بود، و از رسوم صوفیان است که در سفر هر جا مردی را نشان دهند به زیارتش می‌شتابند علی‌الخصوص که عطار یکی از مردان بنام و شعرای بزرگ بود و قطعاً بهاء ولد اشتیاق دیدار او را داشت و فرصت را غنیمت می‌شمرد. مهاجرت بهاء ولد در سال ۶۱۶ تا ۶۱۷ اتفاق افتاد زیرا مطابق روایت سلطان ولد پس از آنکه وی از بلخ بار سفر بست، باز آمد آن اقلیم کردند و بلخ را گشودند و قتل عام کردند...»^۱.

«...افلاکی و فریدون سپهسالار و نیز سلطان ولد این نکته را در تاریخ زندگی مولانا نیاورده‌اند. در بررسی افلاکی از جعل حکایات برای ثبات عظمت مولانا خودداری نکرده و روایات بهائیس را خلاف عقل و درست بر ضد نظرهای خردمندانه‌ی مولانا بر ساخته و درهم بافته است. معلوم نیست که جامی و دولتشاء این مطلب را از چه مآخذی برداشته‌اند...»^۲.

«...ارتباط معنوی و پیوندی میان مولانا به عطار انکار پذیر نیست. افلاکی چند حکایات آورده است که از روی همان اثر مولانا به عطار روشن می‌گردد و چون داوری بزرگی چون او درباره‌ی عطار ارزش خاص و یک نمونه از آنها را در این صفحات نقل می‌کنیم:

روزی حضرت مولانا فرمود که هر که به سخنان عطار مشغول شود از سخنان حکیم مستفید شود و به فهم اسرار آن کلام رسد و هر که سخن عطار را به جد تمام مطالعه کند بر سر سنای سخن ما واقف شود...»^۳.

کثرت مطالب و حکایاتی که مولانا از آثار شیخ ما در مثنوی و دیوانه‌اش اقتباس فرموده خود دلیل دیگر است بر آن که وی را به آثار عطار انس و عشق عمیق حاصل شده است. در مثنوی شریف سی و پنج حکایت است که مأخذ آنها به احتمال قوی آثار نظام عطار است و اکثر آنها را در مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی مندرج ساخته‌ام و بقیه را سال

۱- شرح احوال و نقد و تحلیل آثار عطار، استاد فروزانفر، ص ۶۸ و ۶۹

۲- مأخذ حاشیه‌ی ۱۸ ص ۶۹

۳- مأخذ حاشیه‌ی ۱۸ ص ۷۰

گذشته که به تفحص آثار عطار مشغول بودم دریافته‌ام^۱ «

افلاکی نقل میکند که روزی حضرت مولانا دوات و قلمی خواست برخاست و بر در باغچه مدرسه این ابیات را نیشن فرمود:

خطاب حق و بنده هر دو بشناس
که تو هو گویی و حق ایهاالناس
خوشاهایی ز حق وز بنده هوئی از دم بو
میان بنده و حق‌های و هوئی
این ابیات از اسرارنامه‌ی عطار است.....

آثار عطار ۲۲:

سپاره‌ی آثار عطار تذکره نویسان سخنان مبالغه‌آمیز و بیرون از تحقیق گفته‌اند: رضا قلیخان همدانی ۹۰، ناصی نورالله شستری ۱۱۴، و دولت‌شاه ۴۰ کتاب بدو نسبت داده‌اند.^۲ شک نیست که شمس بسیار گفته و بدین جهت خود را پرگوی و بسیار گوی خوانده است:

از ازل چون عشق با جان خود کرد
شور عشقم این چنین پرگوی کرد
..... و به جهت علاقه‌ی وافر به شعر شاعری و گذارنیدن عمر در نظم کلمات شعر
را بت و خود را بت پرست شمرده و گفته است:
چو تو عمر عزیز خود به یک بار
همه در گفت کردی، کی کنی کار؟
بت تو شعر می‌بینم همیشه
تو را پرست پرستی نیست پیشه....

ولی آثار مسلّم عطار همان‌هاست که در مقدمه‌ی خسرونامه و مختارنامه آنها را ذکر کرده و عبارت است از: الهی‌نامه، اسرارنامه، جواهرنامه، خسرونامه، شرح‌القلب، مصیبت‌نامه، مقامات‌طیور یا منطق‌الطیر، دیوان قصاید و غزلیات مختارنامه که مجموعه‌ی رباعیات اوست، شیخ در مقدمه‌ی مختارنامه گوید:

«التماس کردند که چون سلطنت خسرونامه در عالم ظاهر گشت و اسرارنامه در جهان منکشف شد و زبان مرغان مقامات‌طیور ناطقه‌ی ارواح را به محل کشف رسانید و مصیبت مصیبت‌نامه از حد و غایت درگذشت و دیوان ساختن تمام داشته آمد و جواهرنامه

۱- شرح احوال و آثار عطار ص ۷۱. رجوع به کتاب گرانمایه مأخذ قصص و تمصیلات مثنوی شود.

۲- این بخش نیز خلاصه‌ی از صفحات ۷۴ تا ۸۹ کتاب عظیم ((شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین عطار نیشابوری)) اثر استاد بدیع‌الزمان فروزانفر است.

و شرح‌القلب که هر دو منظوم بودند از سر سودا که بود حرف علتی بدو راه نیافت»
 «.....و این دو مثلث که از عطار یادگار ماند: یکی خسرونامه و دیگر اسرارنامه و دیگر مقامات طیبو، و دوم دیوان و مصیبت‌نامه و مختارنامه، عطر این دو مثلث در مثنی هشت فردوس نشان، علی سرر متقابلین» و چنان که می‌بینید در این مورد هشت اثر منظوم از خود یاد می‌کند و الهی‌نامه را نمی‌آورد ولی در مقدمه‌ی خسرونامه نام آن مثنوی نیز هست.

«الهی‌نامه» گنج خسروان است
 بهشت اهل دل «مختارنامه» ست
 که مرغ عشق را معراج جان است
 زطرز او، که و مه با نصیب است

«مصیبت‌نامه» زاد رهروان است
 جهان‌عرفت «اسرارنامه» ست
 «مقامات طیبو» چنان است
 چو «خسرونامه» را طرزی عجیب

ز شعرم یاد داشت آری عی
 ز گفت من که طبع کل در عی
 «جواهرنامه» من بر زبان داشت

و بنابراین عطار نه اثر منظوم از خود بر می‌شمارد و چون تذکرة الاولیاء را بر این عده بیفزاییم، آنچه زاده‌ی طبع و ریخته‌ی خامه‌ی بحر که اوست از ده کتاب نمی‌گذرد.
 از جواهرنامه و شرح‌القلب هنوز نشانی پدید نیستد و بر این هشت اثر منظوم و منثور از عطار باقی مانده است و کتابهای دیگری که بدو نسبت می‌دهند یا به طور قطع از او نیست مانند: مظهرالعجایب، لسان‌الغیب، جواهرالذات، اشترکات، مناج‌الفتوح، بی‌سرنامه، حیدری‌نامه و از این قبیل منظومه‌های بی‌سروته سخیف در مثنوی، سنج و رکاکت - که مردمان مزور و خام گفتار بر هم بسته و به شیخ نسبت داده‌اند و مشتاقان هم دل و خام ریش آن افتر را پذیرفته و در جزو آثار وی آورده‌اند - و یا آن که در معرک سبک است مانند پندنامه که نگارنده^۱ در انتساب آن به عطار متردد خاطر است.....^۲

«شاید بتوان گفت که بالاترین خصوصیات آثار منظوم و منثور عطار آن است که برای هدایت و راهنمایی جامعه گفته شده و در روزگاری که غالب شعرا فکر خود را در مدح و

۱- استاد فروزانفر.

۲- شرح احوال و نقد و تحلیل آثار عطار ص ۷۴ تا ۷۶.

هجو و هزل به کار می‌برده‌اند او نظر خود را از امرا و حکام به جامعه‌ی انسانی و خدمت به حقیقت منصرف ساخته و بشر را به یگانگی و وحدت و بلند نظریه‌ی و دوری از تعصب دعوت کرده و وظیفه‌ی را که هر مرد صاحب‌دلی باید بر عهده گیرد به گردن گرفته و در ادا و گزارد آن چندان که توانسته کوشیده است.^۱

«علاوه بر قوت و قدرت در نظم و نثر، شیخ مردی سخن پرداز و خوش بیان و در محرابه نیز چابک و توانا بوده است چنانکه خواجه نصیر او را بدین گونه می‌ستاید: «وکان شیخ مفوها» و مفوه کسی را گویند که نیک گویا و خوش بیان باشد. پس نتیجه این میشود که عطار دارای ملکه بیان به معنی وسیع کلمه و شاعری بزرگ و نویسنده‌ی ماهر و گوینده‌ی بهره‌رسان و سخنور بوده و پیداست که این اوصاف به سر حد کمال در کمتر کسی جمع شده است»^۲

فرزندان عطار:

عطار دارای فرزندان بسیار و یکی از آنها ظاهراً در سی و دو سالگی وفات یافته و این معنی مستفاد است از دو رباعی که در محتوانامه آمده و در اینجا به نقل آن می‌پردازیم:

تا چند کشم ز مرگ تو درد از تو؟ جهان
ای چشم و چراغ مرده، تدبیرم چیست؟

من دم رنج و خاک برخورد از تو همه

دردا که بر چون سمّنت می‌ریزد زلفش بر شکنت می‌ریزد
ای سی و دو ساله‌ی من آخر بنگر کآن سی و دو ساله از دهنّت می‌ریزد

ظاهراً تا قرن سیزدهم هجری هنوز کسانی بوده‌اند که عطار را به عطار می‌رسانیده‌اند. اما قصه‌ی که فزونی استرآبادی در کتاب بحیره نقل می‌کند به موجب آن عطار ده پسر داشته و در سفری نه تن به دست دزدان و در پیش چشم شیخ به قتل رسیده‌اند و دهمی به سبب کلمه‌ی که شیخ بر زبان آورده از مرگ نجات یافته و بدون شک مجعول است و آن را بی کم و کاست از روی حکایتی که عطار در ضمن شرح حال ابن عطا آورده اخته و بر تراشیده‌اند.

۱- مأخذ حاشیه‌ی ۲۴ ص ۸۸

۲- شرح احوال و نقد آثار شیخ فریدالدین عطار ص ۸۸

۳- مأخذ حاشیه‌ی ۲۶ ص ۸۹ و ۹۰

شهادت عطار:

قدیم‌ترین مأخذ درباره‌ی پایان کار عطار روایت ابن‌القوطی است: «و‌استشهد علی یدالتار» که به موجب آن معلوم می‌شود که عطار به مرگ طبیعی نمرده و شربت شهادت نوشیده و محل قتلش شهر نیشابور بوده است.

ابن‌القوطی سال قتل او را تعیین نمی‌کند ولی اینکه شهادت او به دست تار و در شهر نیشابور اتفاق افتاده قرینه‌ای است بر اینکه وقوع قتل وی در حادثه فتح نیشابور و کشتار عیان آن شهر بر دست مغول بوده. زیرا اولاً اطلاق قضیه بدون ضبط تاریخ گواهی می‌دهد که شهادت عطار در حادثه‌ی معروف و مشهوری واقع شده و الا ابن‌القوطی بنا بر سنت و روش معمول بود در ذکر وفیات رجال، می‌بایست که سال حادثه را ذکر کند. چنان که در نظایر آن از سال حط و بای عام معمول بوده و هست که می‌گویند: سال و بایی یا قحط چنین و چنان و به سبب شهرت واقعه از ذکر سال خوداری می‌نماید.

ثانیاً به نص عموم برخاسته مغول به علت کینه‌ی که از مردم نیشابور - به سبب قتل تاجار گورکان داماد چنگیز - داشتند، آن شهر را چنان ویران کردند که مانند زمین‌های زراعتی صاف و هموار گردید و نیز به قصاص قتل وی زنده نگذاشتند و تمام نیشابوریان را از دم تیغ گذارند. چهار صد تن را که به اسم پیشه‌وری بیرون آوردند و به ترکستان بردند و بنابراین نمی‌توان تصور کرد که عطار را زنده گذاشته باشند.

و چون فتح و قتل عام نیشابور به تصریح عطار در وینی در روز شنبه پانزدهم صفر سال ششصد و هیجده اتفاق افتاده و تا پانزده روز پس کشیده پس شهادت شیخ علی‌التحقیق در نیمه‌ی دوم صفر همان سال به وقوع پیوسته است..... به نص ابن‌اثیر شهر نیشابور در سال ۵۵۶ از بن ویران گردید چندان که دو تن هم در آنجا مسکن نداشتند و شادیاخ به جای شهر قدیم مرکزیت یافت و به گفته‌ی یاقوت و دیگران شادی که مغول خراب ساختند شهری تازه بود که در محل شادیاخ برآورده بودند و از آن عطار در شادیاخ به قتل رسیده نزدیک به موضعی که قبر وی را در آن بنا کرده‌اند.

اما روایات دیگر که مقدم بر این تاریخ است (از ۵۸۶ تا ۶۱۰) مسلماً باطل است به دلیل آن که خواجه نصیر با عطار ملاقات کرده و او چنان که گذشت به سال ۵۹۷ متولد شده و تا حدود ۶۱۸ در نیشابور می‌زیسته و از طرز داوری او درباره‌ی عطار معلوم است که

جوانی ممیز و دارای اطلاع بوده و ملاقات او با عطار بیش از سال ۶۱۲ مستبعد است و دیگر به قرینه‌ی تصریح ابن‌القوطی و جامی و دولتشاه - که عطار به دست مغول شهادت یافت - بنابر آن فرض شهادت او پیش از سال ۶۱۸ متصور نیست.

قول مربوط به تاریخ ۶۲۷ هم با این که به تکرار در مأخذ مربوط به عطار آمده فقط مقتبس از سهو جامی در نفحات‌الانس است.

عضی از تذکره نویسان در چگونگی شهادت عطار اقوال نادرست و افسانه مانند نوشتن آن در کتب پیشینیان نیامده و شباهت تمام به افسانه‌های الف لیلة و لیلة و رموز حمزه اسکندرنامه و خاورنامه دارد و یقین است که بر ساخته و بافته‌ی قرن نهم به بعد است و از تاریخ آنها برفتنظر کردیم.^۱

شرح احوال شیخ فریدالدین عطار نیشابوری از میرزا محمدبن عبدالوهاب قزوینی

مقدمه دوم

مصنّف کتاب ابراهیم یا ابوالالب محمدبن ابی بکر ابراهیم بن مصطفی بن شعبان الملقّب به فریدالدین المشهر به عطار نیشابوری و شعراى بزرگ بوده است و صاحب تالیف و تصانیف بسیار است که بیشتر آن منظوم می باشد و مشهور است به عدد سور قرآن یعنی صد و چهارده تصنیف از کتاب و رساله و نظم و نثر نوشته است، چنانکه قاضی نورالله ششتري در مجالس المؤمنین گوید:

همان خریطه کش داروی فنا عطار که نظم اوست شفا بخش عاشقان حزین
مقابل عدد سوره کلام نوشت سندهای عزیز و کتابهای گزین

ولی آنچه از کتب او به نظر رسیده و خودش نیز در کتابهای خودش از آنها بالخصوص اسم می برد قریب سی کتاب است^۱ و بعد مذکور خواهد شد که چهل رساله ای منظومه

۱- رجوع کنید به فهرست های رثو و ایته و اسپرنگر و استیورات یعنی فهرست های نسخه های عربی و فارسی که

در کتابخانه های بریتیش میوزیوم و دیوان هند در لندن و کتابخانه ی بادلای در آکسفورد و غیره موجود است، ولی این مطلب را باید در نظر داشت که از روی ذکر کتب در فهرس مذکوره و یقین به صحت نسبت نمی توان کرد چنان که استیورات و اسپرنگر و ایته کتاب مفتاح الفتوح و کتاب کنزالأسرار را به عطار نسبت داده اند از روی اینکه در کلیات منسوب به او بوده و این سهو است چنانکه مذکور خواهد شد، و اسامی کتب مشهوره که منسوب است به عطار اینهاست: (۱) الهی نامه (۲) اسرارنامه (۳) مصیبت نامه (۴) منطلق الطیر (۵) وصلت نامه (۶) وصیت نامه (دو کتاب) است نباید یا یکدیگر اشتباه نمود چنانکه بعضی کرده اند (۷) بلبل نامه (۸) پندنامه (۹) جواهرنامه = جواهر الذات (۱۰) هیلاج نامه (۱۱) بی سرنامه (۱۲) خسرونامه = خسرو و گل و هرمز (۱۳) حیدرنامه (۱۴) مختارنامه (۱۵) اشترنامه = شترنامه (۱۶) دیوان (۱۷) شرح القلب (۱۸) مظهر المجایب (۱۹) لسان الغیب (۲۰) تذکرة الاولیاء (۲۱) هفت وادی و غیره، و باید دانست که عطار نیز حال عمر خیام و مولوی رومی را پیدا کرده است یعنی بسیاری از رسائل منظومه که در کلیات های عطار نسبت به او داده اند از او نیست و امر در باب عطار بدتر است چه به عمر خیام و مولوی

دارد، اما ترجمه‌ی حال شیخ عطار را در کتابی که قدیم‌تر از لب‌الب‌الالباب باشد نیافتیم، ولی افسوس که عوفی در ترجمه‌ی حال او هیچ معلوماتی به دست نمی‌دهد، فقط به نوشتن چند سطر عبارات با تکلف و تصنع اکتفا کرده به ذکر اشعار او می‌پردازد و چون او در باب دوازدهم که مخصوص است به ذکر شعراء بعد از عهد سنجر ذکر می‌کند از این معلوم می‌شود که شهرت او بعد از سنه ۵۵۲ که سال فوت سنجر است بوده به علاوه‌ی اینکه مثنویات عطار پُر است از ذکر سنجر و بسیاری از اوقات از او تعبیر می‌کند، مثل تعبیر کردن از اشخاص متوفی، و از سیاق تعبیر عوفی از عطار^۱ فی‌الجمله می‌توان استنباط نمود که عطار در وقت تألیف کتاب لب‌الب‌الالباب حیات داشته است، و چون تألیف کتاب مذکور در حدود سنه ۶۱۷ پس‌یقین می‌شود که عطار تا سنه ۶۱۷ زنده بوده است. بعد از لب‌الب‌الالباب کتابی که از همه قدیم‌تر باشد ظاهراً تاریخ گزیده است که در سنه ۷۳۰ یعنی صد و اند سال بعد از لب‌الب‌الالباب تألیف شده و در آن کتاب نسخه‌ی، بریتیش میوزیوم (A. D. 2643, F. 241B) آنچه در ترجمه‌ی عطار نوشته فقط این عبارت است: «عطار و هو فریدالدین مکنی نیشابوری سخنان شورانگیز دارد اشعار او بسیار است، تذکرة الاولیاء و منطق الطیر از سخنان او رسیده و غیره».

رومی بعضی رباعیات و بعضی ابیات مثنوی نسبت داده‌اند به عطار چنانکه کتاب به تمام‌ها که به مجرد یک‌دفعه مطالعه واضح می‌گردد که از او نیست.

۱- چه همه جا از او به صیغه‌ی حال «هست» و «است» تعبیر می‌نمایند، مثلاً «بود» و «داشت» و نحو ذلک که از سایر شعراء تعبیر می‌کند، و دیگر این که لفظ «رحمة‌الله علیه» یا «در سر» و نحوه بر عنوان او نمی‌افزاید.

۲- به دلیل اینکه در جلد اول که حالا در شهر لیدن چاپ می‌شود در یک جایی (ص ۱۶۰، ص ۲۰۰) بعد از ذکر اسم علاءالدین محمد خوارزمشاه می‌گوید (علی‌الله شأنه) واز عبارات بعد همانجا نیز معلوم می‌شود که در وقت تألیف این کتاب محمد خوارزمشاه زنده بوده است، پس تألیف کتاب باید قبل از سنه ۶۱۷ که سال وفات خوارزمشاه است باشد، از این گذشته (در ص ۴۳: ۱۹) از ترکان خاتون مادر محمد خوارزمشاه به این عبارت تعبیر می‌کند: (خداوند ملکه ترکان دام ملکها) و این صریح است بر اینکه ترکان خاتون آن وقت در عین شرف و اوج و ایت معروف خود که با شوکت پسرش برابری می‌کرده است، بوده و حال آنکه ترکان خاتون در آخر سنه ۶۱۶ از خوارزم از خوف چنگیز و لشکر مغول فرار کرده پناه به قلعه‌ی ایلال در مازندران برد و کمی بعد از آن اسیر گردد و شیرازه‌ی دولت و ملکش از هم بگسیخت (سیره جلال‌الدین للنسوی ص ۲۸ به بعد) پس این صریح است در اینکه تألیف کتاب قبل از ۶۱۶ یا اقل در همان سال قبل از پریشان شدن اوضاع ترکان خاتون بوده است و حال آنکه در جایی دیگر (ص ۱۱۵: ۱۶ و ۱۲) دو بار ذکر سنه‌ی سبع عشره و ستمائة و بالخصوص آخر ماه رمضان آن سال را می‌کند و از این مستفاد می‌شود که تألیف این موضع از کتاب بعد از تاریخ مارالذکر بوده است، و این تنافی را به هیچ چیز نمی‌توان حمل کرد مگر بدین که بگوییم کتاب را در مواقع مختلف نوشته‌اند آنجا را قبل از ۶۱۶ و این موضع را در ۶۱۷ یا بعد از آن.

بعد از تاریخ گزیده نفحات الانس جامی ترجمه‌ی حال عطار را مشوب با بعضی حکایات افسانه مانند ذکر می‌کند و کتب دیگر از قبیل تذکره دولتشاه و مجالس المؤمنین قاضی نورالله شُستری و هفت اقلیم امین احمد رازی و تذکره‌ی تقی‌الدین کاشانی و غیرها هر چه نوشته‌اند بعضی از آنها حرفاً به حرف نقل از نفحات الانس است و بعضی دیگر شبیه به جعلی و مصنوعی می‌نماید که به هیچ‌وجه اعتماد را نشاید. پس نقل و تکرار مسطورات ایشان در اینجا چندان مفید نخواهد بود هر که خواهد بدانها رجوع نماید و مناسب چنان است که آنرا از حالات عطار به قراین از اشعار خودش مستفاد می‌گردد در اینجا ذکر می‌نمایم چه هیچ ترجمه‌ی حالی بهتر از کلام خود صاحب ترجمه نیست.

اولاً از کلمه‌ی «طوبی» استفاده می‌شود که شیخ طبرستان به فن طب مشغول بوده و داروخانه‌ی بسیار معتبری نیز ظاهراً بوده است و گاه تا پانصد مریض در داروخانه حاضر می‌شده‌اند و ششصد مریض آنها می‌پرداخته و در همان حال به ساختن کتب و نظم اشعار و زهد و سلوک مشغول بوده و ظاهراً وجه تقلب او به عطار هم همین بوده است، یعنی به علت اینکه داروخانه‌ی بزرگ داشته و دوا می‌ساخته است و معالجه‌ی مَرُضی می‌نموده است و گویا در آن عطار مانند حاله در ایران «عطار» کسی را می‌گفته‌اند که همه اصناف داروها را بفروشد یا بسازد. عطار در سابق مانند «فارماسی» حالیه در اروپا با طب متلازم بوده است و غالباً دوا سازها معتبر طب می‌دانسته‌اند و به معالجه‌ی امراض می‌پرداخته‌اند، مِنْ جُمْلَه در نسخه (F.285b.Add.16,787) می‌گوید از زبان یکی از دوستانش:

چنین مشغول طب گشتی شب و روز
ولیکن شعر حکمت بهت جان است
به زهد خشک در کج نشستی
اشارات است در شعر ما

به من گفت ای به معنی عالم افروز
طب از بهر تن هر ناتوان است
سه سال است این زمان تا لب بیستی
اگرچه طب به قانون است اما

و در همین کتاب (F.286A) گوید:

۱- نفحات الانس (چاپ کلکته) ص ۶۹۷-۶۹۹- تذکره‌ی دولتشاه (چاپ لیسن) ص ۱۸۷: هفت اقلیم (نسخه‌ی بریتیش میوزیوم، OR,203,F.219A) مجالس المؤمنین (نسخه‌ی ب.م. 23,541,F.326A ADD سفینه الاولیاء محمددارا شکوه نسخه‌ی ب.م. (OR,224,F.162 A.) ریاض العارفین (نسخه ب.م. 41A or. 3536.F) تذکره‌ی تقی‌الدین کاشانی (دیوان هند 2561,F.360)

الهی نامه کاسرار عیان است
چه گویم زود رستم زین و آن باز
که در هر روز نبضم می نمودند
سخن را به از این روی ندیدم

مصیبت نامه کاندوه جهان است
به داروخانه کردم هر دو آغاز
به داروخانه پانصد شخص بودند
میان آن همه گفتم و شنیدم

و در کتاب اسرار نامه همین مجموعه (F.187B) گوید:

که نقدش بود صد بدره ز دینار
که باید کرد او را شربتی راست

بیشتر ما بخیلی گشت بیمار
مردی آزاد کرد درخواست

و رضاقلی خان در بیان العارفین نیز همین استنباط را کرده ولی به علاوه می گوید «شیخ مانند آبای معظم خود صاحب ثروت و مکنت بوده و عطار خانه های نیشابور و همگی متعلق به او بودند و او را در فن معالجت شیخ مجدالدین بغدادی حکیم خاصه ی سلطان محمد خوارزمشاه بوده»^۱ لوم بر سند این مذكورات چیست و نمی گوید از کجا نقل کرده از ابیات منقوله در فرمایشی که ما ذکر کردیم استنباط نمی شود، از کتاب لسان الغیب که بعد از این مذكور خواهد شد معلوم می شود که مولد عطار نیشابور بوده و در طلب مشایخ و اولیا سفر بسیار نموده و به مصر و دمشق و مکه و هندوستان و ترکستان را سیاحت نموده و بالاخره باز در نیشابور رحل اقامت افکنده می گوید:

در خواجه رضایم راه بود
داسر به لب دگر بوسیده ام
می زنم بر شمشان سنگ یشم
دیده چون موی پیران این رمه
تا یقینم گشت سحر من عرف
سیر کرده مکه و مصر و عشق
سیحُن و جیحونش را ببریده ام
رفته چون اهل خطا از سوی چین
اوقات از من به عالم این صدای
با خدای خویش کرده وحدتی

شهر شاپورم تولدگاه بود
چار اقلیم جهان گردیده ام
مرقد اثنا عشر رفتم به چشم
اولیا را ظاهر و باطن همه
در حرمگه چند گشتم معتکف
سر بر آورده به محبوبی عشق
کوفه و ری تا خراسان گشته ام
ملك هندوستان و ترکستان زمین
عاقبت کردم به نیشابور جای
در نیشابورم به کنج خلوتی

۱- پس حاجی خلیفه سهو کرده است که همه جا او را «همدانی» می نویسد.

و در اوان طفولیت سیزده سال در مشهد رضا در خراسان اقامت داشت چنانکه در
مظهرالعجایب (add,6621,f.52a) گوید:

شهِ من در خراسان چون دفین شد
همه مُلکِ خراسان انگبین شد
به وقتِ کودکی من سیزده سال^۱
به مشهد بوده‌ام خوشوقت و خوشحال

و سی و نه سال در جمع اشعار و کلمات عرفا اشتغال داشته است چنانکه از این ابیات در
همان کتاب مستفاد می‌شود علی‌الظاهر:

بریف سی و نه سال تمامت
بکردم در معانی‌ها سلامت «کذا»
در اوقات من در پیشِ مردان
برفت از دست کو مرد صفا دان
ولیک شمر گویم صد هزارات
که دارم ملک اسرارم مدارت
ز بهر عارفان کتب‌ها
که گویندم دعا در صبحِ اعلی
ز بهر علم دارم کتب من
در او بنهادهام اسرار لب من

و عطار هیچ‌گاه زبان به مدح کسی نرساند بلوک و امراء عصر خود نگشوده است و در تمام
کتبش يك مدیحه پیدا نمی‌شود. خرد در اشارات بدین معنی گوید:

به عمرِ خویش مدحِ کس نکشتم
بی از بهر دنیا من نسفتم برفت از دست

و در کتاب اُشترنامه (add,7736,f.14a,15a) ادّعا می‌کند که حضرت رسول (ص) را به
خواب دیده و آن حضرت آب دهان در دهان او افکند و آنچه یافته است از اثرِ آن است،
می‌گوید:

يك شبی در خواب دیدم روی او
عاشق و بی‌شمار بویسم سوی او
دست من بگرفت آن شاهِ جهان
در دهان من آب دهان
گفت ای عطار بر اسرار من
لایقی در دیدنِ من
آنچه حق در جسم و جان داد است
گنج مخفی در دلت پنهان
ما عیان کردیم این گنج تو را
دست بردی دادم این رنج تو را
این بگفت و روی خود پنهان نمود
بعد از آن روی دلم با جان نمود

۱- در اصل نسخه این طور است «مسورده سال» و این محتمل است که سیزده خوانده شود و محتمل است که
«هیزده» باشد، یکی از املاهای «هیجده» که در تذکرةالاولیاء بسیار استعمال کرده است و محتمل است «هیوده»
باشد یعنی «هفده» ولی نمی‌دانم این املا آن وقت مستعمل و صحیح بوده یا نه.

این همه من زان محمد یافتم ز آنکه سوی قرب او بشتافتم

یکی از تألیف آخری عطار مظهر العجایب است و در مقدمه‌ی این کتاب غالب کتب مصنفه‌اش را که جمله تذکرة الأولیاء است نام می‌برد. اشعار این کتاب و بالنسبه به سایر اشعار عطار تفاوت واضح دارد، در پستی و سُستی و قدری رکاکت و هر کس منطق الطیر و الهی نامه و خسرو و گل و دیوان عطار را مطالعه کرده باشد، برای او قدری مشکل است اعتقاد کند که صاحب مظهر العجایب با آنها یکی بوده است و ظاهراً علت این انحطاط محمود بیج است در سن کهولت، و این کتاب را به نام علی ابن ابی طالب عم که یکی از القاب او عطار العجایب است ساخته و در این کتاب بر خلاف کتب سابقه بر این که صریحاً اظهار کرده که از اهل سنت و جماعت است، تشیع می‌نماید و ائمه‌ی اثنی عشر را مدح می‌کند و در مناقب علی مخصوصاً غلو می‌کند و به غیبت مهدی معتقد است، لهذا بعد از ظهور این کتاب یکی مظهر العجایب فقیهی از فقهاء دی جاه مقتدر که اهل سمرقند بوده است و نامش را ذکر نمی‌کنیم به عطار تهمت رُفض زده و کتاب مظهر العجایب را سوزانیده و فتوی بر وجوب قتل او نوشته و او را در محضر حکومت بُراق ترکمان^۱ به محاکمه و استنطاق حاضر ساخته و عطار را برک را بر او شورانیده است تا اموال او را به غارت برده‌اند و خانه‌اش را خراب کرده‌اند و او را نفی بلد نموده از خانمان و وطن آواره ساخته‌اند و وحی خواسته‌اند تا او را بکشند ولی خداوند او را بطریقی که ذکر نمی‌کند محفوظ داشته و از کشتن نجات داده است، بعد از این واقعه کتب «لسان الغیب» را که ظاهراً آخرین تألیف اوست^۲ در مکه به نظم آورده چنانکه گوید:

این لسان از پیش احمد گفته‌ام در مقام من به ایش بنوشته‌ام

و در آن کتاب همه جا به این واقعه اشارات می‌کند و همه جا لعنت بر اهل حق می‌نماید و از دست ظلم او می‌نالند. اشعار این کتاب نیز مانند اشعار مظهر العجایب و سستی و ضعیف و

۱- معلوم نشد بُراق ترکمان کیست، (شاید که قتل سلطان بُراق حاجب باشد که از اولاد گورخان بزرگ و از امراء خوارزمشاهیه بود و در سنه ۶۱۹ فتح کرمان نمود رجوع کنید به تاریخ کرمان تصنیف محمد ابراهیم ص ۲۰۰-۲۰۱)

۲- چنانکه از همان کتاب مستفاد می‌شود، چه مکرر می‌گوید: سخنم را ختم کردم بر «لسان الغیب» و در مقدمه‌ی آن بیست کتاب از تألیف خود اسم می‌برد و در بریتیش میوزیوم این کتاب موجود نیست و در کتابخانه‌ی دیوان هند دو نسخه از آن موجود است، یکی در کلیات عطار ۵۵۹ و یکی ۳۵۰

بسا از اوقات منکسر الوزن است ولی ما ناچار بعضی از ابیات آن را که مُشعر بدین وقایع است انتخاب و مرتّب نموده و در اینجا ذکر می‌کنیم:

وز لسان مصطفی بنوشته‌ام
مدح و اوصاف علی مرتضی است
هست با شیطان در این معنی شبیه
تا بسوزی‌ام در این میدان چو شمع
پیرو اتباع اولاد علی است
کشتنی باشد در این صورت بلی
کو به ما کرده به جمعی او هجوم
در چنین ظلمی گشاده او زبان
تا بریزد خون که دارد او نفاق
فتوئی در خون من بنوشته‌ای
پاره‌ای جانم ز من بیریده‌ای
تو کُل دل به جانان داده‌ام
گفته‌ام بی دادیت را کو به کو
کلبی احزانش ویران کرده‌ای
جُرمِ منّار است حبّ مرتضی
خواستند تا رخ راندم به خلق
حق خلاص دل از وهم و گمان
آن زبان جگر با نهد ای سقیه
درد این سوزش به حضور می‌برم
غیر از این فردا نمی‌خواهم بقی
غافل از سرّ خدا و دید دوست
چون کنی ز آتش در اینجا پوششش
از خدا شرمی بدار ای بی‌حیا
چونکه یزدان از در خود رانده‌اش
می‌کنی نفس حسین این‌جا شهید

من کتاب مظهر از حق گفته‌ام
اندرو گفتار لو کشف الغطا است
ظلم بی حد کرد بر من آن فقیه
بهر جورم کرده‌ای خلقان تو جمع
گفته‌ام عطار اینجا رافضی است
پیش عطار است تفضیل علی
لعن حاکم با کذاب شوم
بر سرِ من کلاه ترکان
بر سرِ من کلاه ترکان اتفاق
ای فقیه اینجا بی‌پایان
قصد جان و مال و غیرم داده‌ای
در بدر از دست تو ای کلام
گردِ عالم گشته‌ام از دستِ تو
خط به خون دوستان بنوشته‌ای
جمع گشتند خلق بهر قتل ما
با من مسکین چه‌ها کردند خلق
عاقبت ما را از دست این سگان
بُغض حیدر سود نبود ای فقیه
تو ز بُغض او بسوزی مظهرم
دادخواهم از تو آنجا پیش حق
زان بسوزی «مظهرم» کان اسم اوست
ای سمرقندی حذر از سوزشش
هم بسوزی جملگی مدح و را
لعنت حق باد بر سوزنده‌اش
تو یزید عصر مایی ای پلید

می‌فرستی خریش را در نار تو
چشمِ مظهر خوان بیاید دوختن
بر تو خواهند کرد لعنت بیکران
می‌دهد ای سگ تو را آخر جزا
گرگِ مردم خوار اینجا خایدت
جملگی تاراج گردد مال تو
لعنتی کن بر روان و گور او
لعنتی بر کفر آن نادان رسان
تو سزا یابی به محشر ای لعین
تا ابد ماند به دنیا این سخن

ای سمرقندی مکن این کار تو
مظهرم گویی بیاید سوختن
در جهان خوانند مظهر را کسان
من تو را کردم حواله با خدا
آنچه بر من کرده‌ای پیش آیدت
زیر و بالا گردد اینجا حال تو
ای پسر چون بشنوی از زور او
روح ما را شاد گردان ای جوان
بر من انداختی این بگذشت این
ای لعین بگذشت این ظلمت به من

و در این کتاب در آغاز شیخ خود به صراحت و بدون تقیّه گوید:

جنس این شیعه به جان خود بخر
پی ز نورین شما بیریده‌ایم
خود برو اندر پی کرار تو

شیعه‌ی پاک است طاعتی یسر
ما ز فاروق التجاء بر کنده‌ای
بو حنیفه را ز دست بگذار تو

و در اواخر عمر خصوصاً بعد از این واقعه از رعای مردم و از ترس آزار واذای اهل ظاهر
به کلی از مردم کناره گرفته و در گوشه‌ی عزلت آرامیده است و در اشارت بدین معنی و
تأسی به حکیم ناصر خسرو علوی می‌فرماید: (لسان‌سیب)

آه او را چرخ این کیوان گذشت
او شنید این جهان گفت رسول
با خوارج بود و را تنگ و کین
ز آن چو لعل اندر بد سازش نهان
تا نبیند روی شوم آن گروه
چون به معنی داد ما را توشه‌ای

ناصر خسرو چو در یُمگان نشست
کرد کُنچ عزلت این جا گه قبول
بود فرزند رسول آن مرد دین
چون نبود او مرد میدان سگان
گوشه‌ی یُمگان گرفت و کُنچ کوه
من چو آن سلطان گرفتم گوشه‌ای

و در جای دیگر گوید: (دیوان)

در این عزلت خدا را یاد دارم
مگر من طبع بوتیمار دارم

مرا گویند کو عزلت گرفته است
سرّ کس می‌ندارم چون کنم من

و به سبب کثرت تألیف رسایل و نظم اشعار عطار را در عصر خودش به پرگویی منسوب می‌کرده‌اند چنانکه خود گوید (خسرونامه):

کسی کو چون منی را عیب جوی است همین گوید که او بسیار گوی است
ولیکن چون بسی دارم معانی بسی گویم تو مشنو می‌تو دانی

و در جایی دیگر بعد از ذکر سیزده کتاب^۱ از تألیف خودش می‌گوید که عدد ابیات این کتب و کتب دیگرش که به چهل می‌رسد ۲۰۲۰۶۰ بیت است. آیا این مرد چقدر شعر به نظم آورده و چقدر عمر صرف آنها کرده! گوید:

بدان خود را که سی و ده کتب را نهادم بر طریق علم اسماء^۲
شمار بیت اینها بگویم من از کشت معانی تخم رویم
دویست و دو هزار و شصت بیت است زیاده تا یکی میدان که قید است «کذا»

اما تاریخ وفات شیخ غلامی باید است که ارباب تذکره و غیر هم‌چنان اختلافی در آن نموده‌اند که به سبب بُعد تفاوت بین «الأقدم و الأحدث اعتماد از همه‌ی آنها برداشته می‌شود به این تفصیل:

سنه‌ی "۵۸۹" (دولتشاه و قاضی نورالله)

سنه‌ی "۵۹۷" (فهرست عربی و لاتینی قدس بریتیش میوزیوم ص ۴۸)

سنه‌ی "۶۱۹" (دولتشاه و حاجی خلیفه و تقی کاشانی و ابن احمد رازی)

سنه‌ی "۶۲۷" (جامی در نفحات و دولتشاه و حاجی خلیفه و ابن احمد رازی و قاضی نورالله و محمد داراشکوه در سفینه‌الاولیاء تقی کاشانی و رضا بیخا)^۳

سنه‌ی "۶۳۲" (حاجی خلیفه)

و تفاوت بین‌اقدام و احدث این تواریخ بین ۵۸۹ و ۶۳۲، چهل و سه سال است که خود

۱- جواهرالذات، مظهرالعجایب، وصلت‌نامه، اسرارنامه، الهی‌نامه، مصیبت‌نامه، بلبل‌نامه، اشتراک‌نامه، تذکره‌الاولیاء، معراج‌نامه، مختارنامه، جواهرنامه، شرح‌القلب، و تذکره‌الاولیاء هم که نثر است لابد نباید آن را محسوب داشته باشد.

۲- در اصل نسخه این طور است: «بدان خود را که سیوده کتب را» مؤید این امر که مقصودش «سی و ده» است، یعنی چهل آن است که در هفت اقلیم گوید «آورده‌اند که وی را چهل رساله نظم است. از مثنوی و غیره».

۳- کثرت عدد آنهایی که در ۶۲۷ ذکر کرده‌اند نباید سبب ترجیح آن قرار داد چه تماماً از نفحات نقل کرده‌اند و این جای شک نیست، ولی چون جامی در نقل تاریخ و فیات ضابط و ثقه است می‌توان اعتماد به این قول نمود ولی یقین نمی‌توان کرد.

يك جیلی^۱ است و ارباب تذکره غالباً در اینگونه اختلافات آنکه از همه مؤخرتر است صحیح گرفته و به صاحب آن عمری طولیل می‌دهند، چنانکه به عطار صد و چهارده سال عمر داده‌اند^۲ و آنچه یقین است آن است که عمر عطار به هفتاد و اند سال رسیده چنانکه خود در دیوان گوید:

مرگ در آورده پیش وادی صد سال راه
عمر تو افکنده شب بر سر هفتاد و اند

و زیاده بر این معلوم نیست چقدر در حیات بوده، و فوت عطار را به واسطه‌ی شهادت در فتنه‌ی بول می‌نویسند و این هم به هیچ‌وجه معلوم نشد. در تاریخ گزیده در ترجمه‌ی عطار هیچ اشاره‌ای به این امر نمی‌کند و ولادت او را از دولت‌شاه به بعد در سده‌ی ۵۱۳ نوشته‌اند و این را هم باید تحت‌الشک محفوظ داشت.

اما آنچه از خود عطار در تعیین عصر وی به قراین معلوم می‌شود این است: آخرین حادثه‌ای که عطار در روایش اشاره بدان می‌کند فتنه‌ی اتو راک غُرَاسْت (16787.F.216BADD.) در سال ۵۴۸ بوده است، دیگر آنکه در يك نسخه‌ی منطق‌الطیر (بریتیش میوزیم، OP 12) و برق آخر و کتابخانه‌ی دیوان هند (559F.145A) این دو بیت موجود است:

روز سه‌شنبه به وقت استوا
بیستم روزی بد از ماه خدا
پانصد و هفتاد و سه بگذشت سال
هزار و شصت و سه سال رخ رسول ذوالجلال^۳

1 - GENERATION

۲- عجب آن است که عرفا و مرتاضین غالباً عمرهای بسیار طولانی می‌نموده‌اند به قلم عطار که از عادت می‌شده است، مثلاً "ابومحمد جریری بیشتر از صد سال عمر داشته و ابوالحسین قرطبی صد و سال و ابوالحسین علی زریں مرویی و ابوبکر دق‌ی هر کدام صد و بیست سال و ابوعبدالله مغربی صد و بیست و سه سال و ابوالحسین سیروانی صد و بیست و چهار سال و قطب‌الدین حیدر و ناصر خسرو هر کدام صد و چهل سال و ابوالرضا بن هندی هزار و چهار صد سال (رجوع کنید به تذکره‌های اولیاء)

۳- در مفتاح‌الفتوح که منسوب است به عطار و مندرج است در کلیات عطار (نمرة 559 در کتبخانه‌ی دیوان هند) این تاریخ را دارد:

به سال ششصد و هشتاد و دو چار
ز ذوالحجّه گذشته بد ده و پنج
شهر سال را بد آخر کار
که مدفون کردم اندر دفتر این گنج

و همچنین در آخر کنز‌الأسرار منسوب به عطار که در همین مجموعه است، این بیت مسطور است:
رساند نفع را بر خاص و عام این
که در ششصد نمود نه شد تمام این

ولی این دو کتاب از عطار نیست، مفتاح‌الفتوح از شخصی است «زنجانی» چنانکه از مطالعه‌ی آن واضح می‌گردد و کنز‌الأسرار معلوم نیست از کیست، با وجود آنکه رسم عطار آن است که در دیباچه‌ی غالب کتبش کتابهای سابقش

دیگر آنکه عطار با شیخ مجدالدین بغدادی که او را شیخ مجدالدین خوارزمی نیز گویند معاصر بوده و به قول جامی در نفحات از مریدان او بوده و در مقدمه‌ی تذکرةالاولیاء ص ۶ می‌گوید: «من یک روز پیش امام مجدالدین خوارزمی در آمد، الخ» و وفات شیخ مجدالدین در سنه‌ی ۶۰۶ یا ۶۱۶ بوده، پس تقریباً عصر عطار معلوم می‌شود که کی بوده، و یکی دیگر که از همه‌ی قراین بهتر و مفیدتر است آن است که در اول کتاب مظهرالعجایب، اسم شیخ نجم‌الدین کبری را می‌برد به طریقی که معلوم می‌شود در وقت زبانی که این کتاب متوفی بوده است:

آنکه بوده و در جهان از اولیا	این چنین گفته است نجم‌الدین ما
منبع احسان و نور عارفان	آن روزی که سلطان جهان
وز جهان جان و دل پیغام او	شیخ نجم‌الدین کبری نام او

و بدیهی است که در شیخ نجم‌الدین در حیات بود و به لفظ «بوده» تعبیر نمی‌کرد و چون وفات شیخ نجم‌الدین کبری با اتفاق مورخین در سنه‌ی ۶۱۸ در فتنه‌ی مغول و فتح خوارزم بوده است، پس به طور قطع یقین استفاده می‌شود که عطار بعد از سنه‌ی ۶۱۸ زنده بوده است، و نیز فی‌الجمله می‌توان استنباط کرد که تألیف تذکرةالاولیاء قبل از ۶۱۸ بوده، چه در مقدمه‌ی این کتاب یعنی مظهرالعجایب اسم تذکرةالاولیاء را در ضمن کتب مؤلفه‌ی خود ذکر می‌کند.

اما اهمیت و قدر این کتاب یعنی تذکرةالاولیاء از آن است: یکی از حیث قدم متن با ملاحظه‌ی قلت وجود نثر در زبان فارسی عموماً و در این عصر خصوصاً و اگر بخواهیم کتبی که در زبان فارسی در حدود قرن بیجم و ششم هجری نوشته شده است بشماریم، شاید برای رسانیدن عدد آنها، بعقد عشرات باید مقداری فکر کرد و باید هم بعد از فکر بسیار محتاج شویم به تفحص در فهرس، پس در این صورت کتابی که در این عصر به

را اسم می‌برد، در این دو کتاب هیچ جا اسمی از سایر کتبخ نبوده است و به علاوه در مفتاح‌الفتح گوید: «من در عمرم تألیفی جز این نکرده‌ام» و در هیچ یک از کتب تذکره و در حاجی خلیفه اسمی از این دو کتاب در ضمن تألیف عطار نیست، و دو تاریخ مذکور در آخر آن دو کتاب اقوی دلیل است بر نبودن آنها از عطار و ایتیه (ETHE) در فهرست کتب فارسیه دیوان هند ملغف آن دو بیت مقلح‌الفتح شده و بیت کنزالأسرار را حمل بر غلط بودن نسخه کرده است و این سهواست.

۱- رجوع کنید به تاریخ امام یاقعی (Add, 16645, f. 493b) و نفحات (Add, 16717, f, 201a) و مجالس المؤمنین (Add, 23541, f, 317a) و هفت اقلیم (or, 203, f, 403a) و سفینه‌الاولیا (or, 224, f, 97b) و ریاض‌المارفین (3536, f, 54b Or.)

دست بیاید و به این درجه شیرین و ساده نوشته شده باشد، خیلی قدر خواهد داشت و قبل از تذکرة الاولیاء به زبان عربی کتب بسیار در تورا جم اولیاء و مناقب صوفیه و مشایخ طریقت تألیف نموده‌اند، مانند کتاب طبقات الصوفیه لابی عبدالرحمن محمد بن الحسین السلمی النیشابوری، المتوفی سنه ۴۱۲^۱ و حيلة الاولیاء لابی نعیم احمد بن عبدالله الاصفهانی المتوفی سنه ۴۳۰ که در مقدمه‌ی صفوة الصفوة نام آن برده شده است و مناقب الأبرار و محاسن الأخیار لمجدالدین ابی عبدالله الحسین بن زرار الیروف به ابن خمیس الکعبی الحنّی الموصلی الشافعی، المتوفی سنه ۵۵۲^۲ و صفوة لصفوة لجمال الدین ابی الفرج عبدالرحمن بی علی بن الجوزی البغدادی الحنبلی المتوفی سنه ۵۹۷^۳ و غیرها و غیرها (رجوع کنید به فهرست عربی. بریتیش میوزیوم در باب «تراجم صوفیه».

ولی در زبان فارسی آن در نظر است دو کتاب است که قبل از تذکرة الاولیاء تألیف شده، یکی کشف المحجوب تألیف ابی السوید لابی الحسن علی بن عثمان الجلیلی الغزنوی، المتوفی سنه ۴۶۵^۴ و یکی ترجمه بقا الصوفیه مذکور للسلمی که آن را شیخ الاسلام ابواسمعیل عبدالله بن محمد الأنصاری خنزری هروی المتوفی سنه ۴۸۱ در مجالس وعظ و تذکیر املا نموده و بعضی تورا جم‌ها را در آن کتاب مذکور نشده‌اند و بعضی از اذواق و مواجید خود بر آن افزوده و چون آن کتاب به زبان هروی قدیم بوده است مولانا عبدالرحمن جامی آن را تلخیص و تهذیب کرده و به زبان معمول عصر خود در آورده و نفحات الأنس معروف را ساخته است (و غیر این کتاب مذکوره نیز شاید بوده است ولی معروف نیست یابنده نمی‌دانم).

و دیگر از حیث بیان مقامات عارفین و مناقب صوفیه و مکارم اخلاق مشایخ طریقت و سیره‌ی اولیاء و صالحین و شرح مجاری حالات و چگونگی اوضاع ایشان در بلاد و رع و ریاضات شاقّه و مجاهدات بسیار سخت و سخنان حکمت‌آمیز و نصایح و مواظبات بسیار سودمند، به حال هیئت اجتماعیّه و عامّه ناس که از ایشان منقول است، و از این حیثیات این کتاب اهمیتی بسیار عظیم و تأثیر بسیار قوی دارد، بلکه می‌توان گفت در این باب

۱- 18 520 Add، بریتیش میوزیوم.

۲- 23367 Add، ایضاً.

۳- 18522، 18521 Add، 3048 or، ایضاً.

۴- 219 or، ایضاً.

عَدِیمَ النّظیر است، و یکی از صوفیه کلماتِ مشایخِ این کتاب را علیحده جمع کرده است (حاجی خلیفه نمره‌ی ۲۷۹۷).

و دیگر از حیث انشاء و اسلوب عبارت آن: در انشاء این کتاب دو صفت نیک ظاهر است، یکی سادگی و یکی شیرینی و در این دو صفت به کمال و بالاترین درجه است.^۱ و در زبان فارسی کتابی جامع این دو صفت بدین درجه سراغ ندارم که این را بدان کتاب تشبیه کنی و البته کتابی که برای عبرت و پند عموم و مردم ساخته شده است باید در کمال سادگی و خالی از هر گونه تصنع و تکلفی باشد لاواً مقصود اصلی قوت می‌شود. در عبارت این کتاب بعضی استعمالات غریب و مخصوص یافت می‌شود که نظیرش یا هیچ دیده نشده یا اقل آن در عبارت نثر به نظر نرسیده و مخصوص به شعر است و این استعمالات غریب از این سبب هیچ نیست، بعضی خصایص نحوی است و بعضی صرفی و پاره‌ای لغوی.^۲ اما قسم از آن که به جمع و اسم جمع ذوی‌العقول ضمیر مفرد راجع می‌نماید مثال: آدم و حوا بمرد روح براهیم و خلیل بمرد یعنی بمردند، بیشتر خلق از معانی آن بهره نمی‌توانست گرفت، یعنی نم‌توانستند.

و دیگر آن که لفظ (را) که در فارسی علامات مفعول به و مفعول له بلاواسطه است گاه در مفعول به واسطه در می‌آورد مثال:

دنیا را بگیر از برای تن را و آخرت را بگیر از برای دل را،
خدای را از بهر چرا پرستی؟ یعنی از بهر چه.

او برای تو را که بنده‌ای بدم مرا دشمن می‌دارد. یعنی این بنده را نحو ذلك.

اما قسم دوم یعنی خصایص صرفی یکی مثل آن که برای تشبیه‌ی حال^۳ و مطیع

۱- در اوایل توراجم ملتزم شده است که چند سطر عبارت مسجع البته بیاورد و صاحب درجه را با صفتی از اوصاف او تسجیع نماید و گاه‌گاه به سبب همین التزام بعضی سجع‌های بسیار با تکلف می‌آید که مثلاً «آن از دو کون کرده اعراض، پیر - وقت فضیل بن عیاض» و مثل «آن زمین کرده به من مهربان فلک کرده به جان منور الخ» ص ۲۳۸. و نیز در اوایل توراجم لفظ «بود» و «داشت» را بسیار مکرر می‌آید به حدی که در بعضی مواضع ده مرتبه تکرار لفظ «بود» دیده می‌شود.

۲- بعضی خصایص رسم الخطی نیز یافت می‌شود ولی آن تخصیص به این کتاب ندارد، بلکه رسم الخط غالب کتبی است که قبل از قرن هفتم نوشته شده است مثل کی به جای که و آنک= آنکه، آنج= آنچه، هرچ= هرچه، کبا= که با، هیچیز= هیچ چیز، سخت سخت‌تر، و دیگر نوشتن یاء مخاطب بعد از هاء مخفیّه مانند مانده‌ی و بوده‌ی و نه‌ی و که‌ی یعنی مانده‌ی و بوده‌ی و نه (یعنی نیستی) و که (یعنی کیستی) و دیگر نوشتن چیم و پاء فارسی مثل جیم و پاء عربی با یک نقطه‌ی و دیگر اظهار نقطه‌ی ذال در آن مواضع که به قاعده‌ی مشهور ذال و ذال (ما قبل وی از ساکن جز وای بود، دال است و گرنه ذال معجم خواند) باید ذال معجمه باشد و امثال ذلك.

حال^۱ صیغه‌ی مخصوصی استعمال می‌کند که جای دیگر به نظر نرسیده جز بعضی صیغ آن نادراً در بعضی اشعار قداماء و آن این است: کُنمی، کُینی، کُندی، ...، ...^۲ کُندی مثال:

اگر توانمی خود را طلاق دهی.

هرگز از کسی چیزی نگرفتی، گفتی اگر دانمی که در نمی‌مانم بگیرمی.

کاش کی که بدانمی که مرا دشمن می‌دارد.

اگر نه، عمر به شکر مشغول گردی، آخ (مفرد مخاطب).

کاش که خلق به شناخت خود توانندی رسید و دیگر آن که برای شرطیه‌ی ماضی^۳ و مطیع ماضی^۴ به خصوص مورد تمنی که در فارسی دو شکل مشهور دارند به این طریق:

مفرد	جمع	
متکلم	کردیمی یا می‌کردیم	کردی می‌کردی
مخاطب	... می‌کردید	کردی می‌کردی
غایب	کردندی یا می‌کردند	کردی می‌کردی

در این کتاب برای مفرد مخاطب غالباً کردتی استعمال می‌کند و گاه برای جمع مخاطب نیز کردتی استعمال می‌نماید، و به جای متکلم مع الفاعل که همانی استعمال می‌کند، مثال اول: تو اگر امروز حرب کردتی، اسیر شدی... و چون گوشت خوک بخوردتی، کافرت کردندی.

اگر دیوانه بودی، طهارت نکردنی.

اگر تو چنان بودتی که بایستی، او تو را آن نتوانستی گفت.

کاشکی تو از مسلمانان بودتی.

1 - Present Optative

۲- دو صیغه‌ی متکلم مع الفاعل و جمع مخاطب را پیدا نکردم چون بنده فقط جلد اول را تصفّع کردم و احتمال می‌دهم در جلد دوم پیدا شود.

3 - Conditional past

4 - Past Optative

۵- جناب پرفسور ادوارد براون دام ظلّه العالی، در تعلیقه‌ای که چند وقت قبل به بنده مرقوم داشته بودند نوشته بودند که به جای کردیمی و کردیدی و کردندی، کردمانی و کردتانی و کردشانی استعمال می‌کند. بنده کردتانی و کردشانی را پیدا نکردم و احتمال می‌دهم در جلد دوم پیدا شود.

مثال دوم: اگر شما در آنجا نگه نمی‌کردتی، ایشان چندین اسراف نکردندی پس

چون شما نظرمی‌کنید، شریک باشید در مظلمت این اشراف.

مثال سوم: اگر دست دیگر بیرون بودی نصیب وی بدادمانی. و در جای دیگر

می‌گویند: این حال که تو را پیش آمده است، اگر به مال و جمال راست

آمدی مال‌های عظیم بدادیمی، کاشکی بیامدی و هر دینی که

بخواستی ما موافقت او کردمانی.

کاشکی گوسفندی بودی تا بریان کردمانی.

و این بعینه نظیر این عبارت است در جای دیگر: کاشکی گوشت حلال

بود تا بر این آتش بریان کردیمی.

و دیگر آن که از این کتاب معلوم می‌شود که برای مطیعی ماضی^۱ (در غیر مورد تمنی)

صیغه‌ی مخصوصی دارد. اما در اکنون در ایران مطیعی ماضی و حال را به يك صیغه

استعمال می‌کنند:

مثال: بار دیگر به ساخت و بسازد را آورد، هم فراغت نیافت که بخوردی، (یعنی بخورد

چنان که اکنون گویند). می‌بایست که مرا بدم (یعنی ببینم).

تصنیف میرزا محمدبن عبدالوهاب قزوینی

مرید را زهره نبودی که پیش او بنشستی (یعنی آن را برداشت و به جایی نیافت که آن را

بنهادی (یعنی بنهد).

و دیگر آن که ماضی بعید^۲ از فعل بودن را که اکنون هم به لفظ ماضی معین^۳ یعنی

«بود» استعمال می‌کنند در این کتاب به لفظ حقیقی آن یعنی «بود بود» استعمال کرده

مثال:

آن‌جا که آن چهار دانگ در جیب می‌نهادی، خدای تعالی حاضر نبود و آن ساعت اعتماد

بر خدای نبوده بود.

و دیگر آن که در جمع مخاطب خواه ماضی خواه مضارع که مستعمل^۱ در فارسی

«کردید» و «کنید» است در این کتاب آن را هم «کردید». «کنید» استعمال می‌کند، مانند

معمول و هم «کردیت» و «کینت» به قلب دال به تاء، و هر دو را علی السواء استعمال

1 -Subjunctive past

2 -Pluperfect

3 -Passe defini ,or Simple past

می‌نماید بدون اکثریت یا ترجیح احد هما بر دیگری و مثالش بسیار است. و دیگر اذخالی بایی است که در اول افعال ملحق می‌شود بر حرف نفی (نه)، مانند «بنه خواستمی»، «بنه سوزی»، «بنه خواهم» و استعمال مشهور آن است که در این مورد اصلاً باء بر فعل داخل نکنند.

اما قسم سوم یعنی خصایص لغوی در این کتاب بسیار است و در ضمن مطالعه بسیار دیده می‌شود و ما به چند مثال از آن اقتصار می‌نماییم.

یکی قلب کردن باء است به واو مانند کاوین = کابین، اشتروانی = اشتربانی، اشتروار = اشتر و غیرها.

و دیگر کسب باء مانند کجابه = کجاوه.

و دیگر قلب باء مانند فان = زبان

و دیگر قلب باء مانند وادید = پدید.

و قلب شین به جیم، مانند کاشکی = کاشکی.

و استعمال «اینچ در مقابل سنج، بند نک و آنک مثل: «هر چه در بغداد کردی برای من کردی و من اینچ کردم برای خداوند».

و دیگر این کلمات:

پانجده = پانزده

هژده = هجده

دو روز = دوازده روز

نباید = نباید

بخفت = بخواب (حاضر)

بوك = بود، که بود

سه دیگر = سوم و نحو ذلك که در این کتاب صفحه خالی از آن نیست

و آخر الامر باید به خاطر آورد که این کتاب اگر از حیث نظر تاریخی ملاحظه شود معلوم خواهد شد که در ضبط وقایع و صحت مطالب خالی از مسامحه نیست و اعتماد بدان نمی‌توان کرد و مطالب ضعیف و مشکوک بلکه مکذوب و غیر مطابق واقع و احادیث موضوع و امور بسیار غریب (با قطع نظر از خوارق عادات و کرامات) و اغلاط تاریخی^۱ در

۱- امور مکذوبه مانند مسلمان شدن چهل و دو هزار گبر و ترسا و جهود به واسطه‌ی ظهور کرامات از جنازه‌ی احمد بن حنبل (ما ظهور کرامات را انکار نمی‌کنیم بلکه اسلام فجایی ۴۲ هزار نفر را تکذیب می‌نماییم چه اگر صحت داشت باید اقلاً يك نفر از مورخین آن را نقل کرده باشد) و اسلام آوردن چهارصد نفر از علما نصاری

آن بسیار یافت می‌شود ولیکن پُر واضح است که غرض اصلی از وضع همچو کتابی غیر این امور است و اصلاً نظر مصنف آن به مسایل تاریخی و دقت در نقل و ضبط وقایع بطور صحت نبوده مقصود عمده نصیحت و موعظه و تمثیل و تهذیب اخلاف و نحو آن بوده است و این امور توقّف به صحت تاریخ ندارد با مخلوط و مخلوط بودن آن هم غرض به انجام می‌رسد.

محمد بن عبدالوهاب القزوینی

لندن، ۲۴ شوال سنه ۱۳۲۲

مرسلین از جانب قیصر به واسطه‌ی کرامت شافعی و گوهر فروش بودن حسن بن علی و به روم رفتن او برای تجارت و امثال ذلک، و اغلاط تاریخی مانند آن که پیغمبر روزی به خانه آمد پس پیری در کنار او گذاشتند و حال آن که حسن در سته‌ی بیست و یک، دو سال از خلافت عمر باقی مانده، متولد شد و مانند شاگردی کردن بایزید بسطامی، جعفر صادق عم را و حال آنکه وفات جعفر صادق در سنه‌ی ۱۴۸ و وفات بایزید در سنه‌ی ۲۶۱ بود و مابین این دو تاریخ ۱۱۳ سال فاصله است، مگر اینکه بگوییم بایزید بسطامی هم در همان سنه‌ی کذایی داشته است که اشاره به آن شده و امثال ذلک که بسیار فراوان است. و احادیث موضوعه مثل حدیث رسول الله سیکون فی امتی رجل یقال له نعمان بن ثابت و کنیته ابو حنیفه هو سراج امتی و نحو آن که در صحاح معتبره اصلاً منقول نیست، و امور غریبه (با قطع نظر از خوارق عادات) مانند چهل روز گِل خوردن کسی و پانزده روز ریگ خوردن دیگری و نمردن و مانند آنکه سهل بن عبدالله تستری روزه می‌گرفت و هر هفتاد روز یک مرتبه اقطار می‌کرد، و مانند آنکه یکی بر بامی در سجده می‌گریست، اشکش از ناودان جاری شده بر جامه‌ی یکی از عابدان چکید و آن شخص در خانه را کوفت و پرسید که این آب ناودان پاک بود یا نجس. و مانند آنکه کسی از یکی از بزرگان مسأله‌ای از حیا پرسید: وی جواب داد: آن شخص از شرم آب شد و به روی زمین ریخت و زمین تر شد، کسی دیگر آمد پرسید که این آب چیست گفت: فلانی است که از شرم آب شد و به روی زمین ریخت و زمین تر شد، کسی دیگر آمد پرسید که این آب چیست گفت فلانی است که از شرم آب شد و امثال ذلک